

اقلیت‌های مذهبی و حقوق آنها در عصر مشروطه تحلیلی بر مبنای نظریه شهروندی متکثر کیملیکا

چکیده

تا پیش از استقرار نظام مشروطه در ایران، حقوق اقلیت‌های مذهبی به‌ظاهر مطابق احکام فقهی اسلام در حوزه احوال شخصیه به رسمیت شناخته می‌شد، اما در عمل، آنان تحت سلطه نگاه تعصب‌آلود اجتماعی و حاکمیت روحانیت سستی قرار داشتند. اقلیت‌های دینی همچون زرتشتیان، یهودیان و ارمنیان در ساختارهای حقوقی و اجتماعی عصر قاجار با تبعیض سیستماتیک، طرد اجتماعی و خشونت گاه‌وبیگاه مواجه بودند. این وضعیت موجب شد که آنان، به‌ویژه در جریان انقلاب مشروطه، نقش فعالی در مبارزات برای دستیابی به حقوق مدنی و شهروندی ایفا کنند. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل منابع تاریخی، اسناد حقوقی و خاطرات نمایندگان اقلیت‌ها در مجلس اول مشروطه، به واکاوی موانع ساختاری و چالش‌های اجتماعی فراروی اقلیت‌ها در عصر قاجار می‌پردازد و تلاش‌های آنان برای نیل به رسمیت قانونی و اجتماعی را بررسی می‌کند. سؤال اصلی مقاله آن است که: *اقلیت‌های مذهبی در ایران عصر قاجار برای به رسمیت‌شناسی حقوق خویش با چه چالش‌هایی مواجه بودند و چگونه برای غلبه بر آن تلاش کردند؟* یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که با وجود گام‌های مثبت اولیه مشروطه‌خواهان، از منظر نظریه شهروندی متکثر کیملیکا، حقوق گروهی اقلیت‌ها در قالب آموزش دینی، مشارکت سیاسی، نمایندگی مستقل و حفظ هویت جمعی، به رسمیت شناخته نشد و عملاً شهروندی آنها ناقص و غیرمتوازن باقی ماند. از این منظر، مشروطه آغازگر مسیر شهروندی مدرن بود، اما در برابر پذیرش تنوع هویتی، دچار ایستایی نظری و ساختاری بود.

کلیدواژه‌ها: مشروطه، اقلیت‌های مذهبی، حقوق گروهی، شهروندی متکثر، کیملیکا، زرتشتیان، یهودیان، ارامنه.

۱. مقدمه

دوره قاجار و سپس انقلاب مشروطه را می‌توان سرآغاز ورود مفاهیم مدرن حقوقی و شهروندی به فضای اجتماعی ایران دانست؛ مفاهیمی که گرچه در ظاهر بر پایه عدالت، برابری و قانون‌مداری بنا نهاده شده بودند، اما در عمل تحت تأثیر ساختارهای مذهبی سنتی و نگاه مرکز‌گرای حاکمیت قرار گرفتند. در این میان، اقلیت‌های مذهبی ایران از جمله زرتشتیان، یهودیان و ارامنه، با تاریخی طولانی از تبعیض، طرد و خشونت مواجه بودند؛ و مشروطه را فرصتی تلقی کردند تا برای نخستین‌بار از موضعی برابر در ساخت سیاسی کشور ایفای نقش کنند. با این حال، عملکرد نهادهای قانونی، مذهبی و سیاسی مشروطه‌خواهان نشان داد که پذیرش این اقلیت‌ها به مثابه شهروندان برابر، با چالش‌های نظری و ساختاری جدی روبه‌روست.

در این زمینه، بهره‌گیری از نظریه شهروندی متکثر ویلی کیملیکا می‌تواند چارچوبی تحلیلی فراهم آورد تا وضعیت حقوقی و سیاسی اقلیت‌ها در دوره مشروطه را فراتر از تحلیل‌های سنتی مورد ارزیابی قرار دهد. این نظریه، با تمرکز بر لزوم تأمین «حقوق گروهی» در کنار «حقوق فردی»، به‌خوبی نشان می‌دهد که پذیرش رسمی اقلیت‌ها مستلزم چیزی فراتر از صرف حضور قانونی در ساختار سیاسی است. در واقع، نبود ضمانت‌های هویتی، فرهنگی و نمایندگی مستقل برای اقلیت‌ها، آنان را در جایگاهی متزلزل، وابسته و تابع نگاه اکثریت دینی قرار داد. مقاله حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از این چارچوب نظری، تصویری دقیق از وضعیت اقلیت‌های مذهبی ایران در عصر قاجار و مشروطه ارائه دهد و نشان دهد که چگونه سیاست‌های ظاهراً برابری‌طلبانه، در عمل به بازتولید تبعیض‌های ساختاری علیه اقلیت‌ها انجامید.

۲. ادبیات تحقیق

پژوهش‌های متعددی طی دهه‌های اخیر به بررسی وضعیت اقلیت‌های مذهبی در دوره قاجار و عصر مشروطه پرداخته‌اند. بیشتر این مطالعات، تمرکز خود را بر بازخوانی تاریخی وقایع و ارائه گزارش‌هایی از نوع رفتار حکومت، جامعه و نهاد دین با اقلیت‌ها گذاشته‌اند. در این میان، آثار پژوهشگرانی همچون آدمیت (۱۳۴۰، ۱۳۴۹)، آفاری (۱۳۷۹، ۱۳۸۵)، آبراهامیان (۱۳۷۷)، امینی (۱۳۸۰)، و نیز خاطرات و اسناد مربوط به ارباب کیخسرو و ارباب جمشید، سهم مهمی در بازتاب واقعیت‌های دوران گذار به مشروطه داشته‌اند.

ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۸۷) و کسروی (۱۳۴۴) نیز در گزارش‌های دقیق خود از فضای اجتماعی و تنش‌های موجود میان اقلیت‌ها و بدنه سنتی مذهبی جامعه پرده برداشته‌اند. از سوی دیگر، آثاری همچون *تاریخ یهود ایران* (از حبیب لوی) (۱۳۳۹)، *خاطرات کیخسرو شاه‌مرخ*، و مطالعات هما ناطق (۱۳۸۰) نقش مهمی در بازتاب وضعیت

اقلیت‌های دینی در دوره پیش و پس از مشروطه داشته‌اند. همچنین گزارش‌های خارجی‌ان مقیم ایران، به‌ویژه سفرنامه پولاک و خاطرات لیدی شیل، زوایای تکان‌دهنده‌ای از خشونت‌های مذهبی و تبعیض‌های اجتماعی علیه یهودیان و زرتشتیان را روایت کرده‌اند.

با این حال، بیشتر این آثار به توصیف تاریخی وضعیت اقلیت‌ها پرداخته‌اند و از نظر نظری و مفهومی، کمتر تلاشی برای تحلیل حقوقی-سیاسی جایگاه این اقلیت‌ها در قالب چارچوب‌های مدرن شهروندی دیده می‌شود. مطالعات حقوقی نظیر قاسمی (۱۳۸۲) نیز عمدتاً به بازخوانی مفاد قانون اساسی مشروطه پرداخته‌اند، بی‌آنکه جایگاه حقوق فرهنگی و گروهی اقلیت‌ها را در پرتو نظریه‌های جدید حقوق شهروندی واکاوی کنند.

از میان پژوهش‌های نظری معاصر، نظریه «شهروندی متکثر» ویلی کیملیکا یکی از معدود چارچوب‌هایی است که می‌تواند تحلیلی فراسوی دیدگاه‌های کلاسیک برابری‌طلبانه ارائه دهد. این نظریه، با تمرکز بر تمایز میان «برابری حقوقی صوری» و «برابری واقعی فرهنگی و هویتی»، امکان نقد ساختارهای رسمی قانون‌گذاری در دوران مشروطه را فراهم می‌سازد؛ ساختارهایی که در ظاهر سخن از تساوی همه شهروندان می‌گفتند، اما در عمل، اقلیت‌ها را به جای «شهروند فعال» به «تابعان منفعل» بدل می‌ساختند.

بدین ترتیب، پژوهش حاضر در امتداد تحقیقات تاریخی پیشین، اما با تکیه بر نظریه شهروندی متکثر، سعی دارد تحلیل مفهومی و حقوقی تازه‌ای از تجربه اقلیت‌های مذهبی ایران در گذار به مدرنیته سیاسی مشروطه ارائه دهد؛ تحلیلی که به خلأهای نهادین در به‌رسمیت‌شناسی حقوق گروهی و هویتی اقلیت‌ها می‌پردازد.

در سال‌های اخیر، تلاش‌هایی برای تبیین وضعیت اقلیت‌ها در ایران بر اساس نظریه شهروندی متکثر صورت گرفته است. از جمله می‌توان به مقاله تحلیلی **عبدالرضا ناصر مقدسی** با عنوان «بررسی تطبیقی مفهوم شهروندی در نظریه ویلی کیملیکا و قابلیت‌های کاربردی آن در جامعه ایران» (اشاره کرد که در آن، مفهوم «حقوق گروهی» و چالش‌های آن در فضای فرهنگی و حقوقی ایران تحلیل شده است (ناصری مقدسی، ۱۳۹۴). نویسنده با بررسی مؤلفه‌های اصلی اندیشه کیملیکا، از جمله تمایز میان حقوق فردی و گروهی، به این نتیجه می‌رسد که نظام حقوقی ایران ظرفیت پذیرش تمام‌عیار این مدل از شهروندی را ندارد، اما به‌کارگیری گزینشی عناصر آن می‌تواند زمینه گفت‌وگو با اقلیت‌ها را فراهم کند.

همچنین **محمد فاضلی** در مقاله‌ای با عنوان «سیاست فرهنگی، اقلیت‌ها و مفهوم شهروندی چندگانه: رویکرد کیملیکا و چالش‌های پیاده‌سازی در ایران»، به تحلیل نسبت میان سیاست فرهنگی دولت‌ها با پذیرش تنوع دینی و قومی در جوامع مدرن پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه نظریه کیملیکا می‌تواند به‌عنوان چارچوبی مفهومی در تحلیل ساختارهای رسمی قدرت در ایران مورد استفاده قرار گیرد (فاضلی، ۱۳۹۷). او ضمن معرفی مصادیق

طرد هویتی در نظام فرهنگی رسمی، استدلال می‌کند که غیبت نهادهای نمایندگی مستقل برای اقلیت‌ها در ایران، نشانه‌ای از نادیده گرفتن اصل «شهروندی فرهنگی» است.

مبانی نظری تحقیق

۱-۳. اقلیت مذهبی؛ تعریف و جایگاه در نظام‌های حقوقی

اقلیت مذهبی به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که در یک جامعه از لحاظ باور دینی با اکثریت متفاوت‌اند و این تفاوت، منجر به جایگاهی متمایز و اغلب محروم شده در ساختار سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی آن کشور می‌شود. در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به‌ویژه ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، بر حق اقلیت‌ها در حفظ دین، زبان و فرهنگ خود تأکید شده است (قاسمی، ۱۳۸۲: ۸۶). در ایران دوره قاجار، اقلیت‌هایی همچون زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان با وجود سابقه طولانی زندگی در این سرزمین، با طرد اجتماعی، تبعیض حقوقی و محدودیت‌های نهادینه مواجه بودند (شجیعی، ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۹).

اقلیت‌ها از بسیاری حقوق طبیعی خود همچون دیه برابر، شهادت در دادگاه، آموزش آزادانه آیین خویش، یا داشتن نهاد مذهبی مستقل محروم بودند. این وضعیت نه تنها از منظر اخلاقی و اجتماعی، بلکه در چارچوب تحلیل مفهومی حقوق شهروندی نیز بیانگر نقص بنیادی در درک مفهوم «برابری حقوقی» در ساختار دولت قاجار بود.

۲-۳. مفهوم حقوق اقلیت‌ها در نظریه‌های معاصر

در نظریات کلاسیک لیبرالیسم، شهروندی اساساً به مفهوم تساوی حقوقی فرد در برابر قانون محدود می‌شود. این الگو، اگرچه در ظاهر بی‌طرف و برابر به نظر می‌رسد، اما در عمل می‌تواند نابرابری‌های فرهنگی و تاریخی را نادیده گرفته و به بازتولید سلطه اکثریت بیانجامد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۸۵). بر همین اساس، در دهه‌های اخیر، نظریه پردازانی مانند ویلی کیملیکا کوشیده‌اند تا نظریه‌ای از شهروندی را توسعه دهند که در آن حقوق گروهی نیز به رسمیت شناخته شود؛ به‌ویژه برای اقلیت‌های دینی و زبانی که حفظ هویت فرهنگی‌شان نیازمند حمایت نهادی و قانونی مستقل است (فاضلی، ۱۳۹۷: ۹۷).

۳-۳. نظریه شهروندی متکثر ویلی کیملیکا

کیملیکا در نظریه «شهروندی متکثر» خود، میان حقوق فردی همگانی و حقوق گروهی متمایز قائل می‌شود. او معتقد است که اقلیت‌ها تنها در صورتی می‌توانند به مشارکت واقعی در جامعه دموکراتیک دست یابند که حقوق ویژه‌ای برای حفظ و تقویت هویت دینی، زبانی و فرهنگی‌شان به آن‌ها اعطا شود؛ حقوقی که از جنس آزادی‌های فردی نیست، بلکه ناظر به نیازهای جمعی و نهادی آنان است. (Kymlicka, 1995, p. 6)

در چارچوب اندیشه او، عدم نمایندگی مستقل، نداشتن نهادهای آموزشی مختص، حذف از تقویم و حافظه عمومی، و همچنین طرد از رسانه‌ها و آموزش رسمی، مصداق‌های آشکار انکار حقوق گروهی محسوب می‌شوند. از دید کیملیکا، دولتی که این حقوق را نادیده می‌گیرد، ولو آن‌که به ظاهر شهروندی برابر اعلام کند، در عمل نظامی همسان‌ساز و حذف‌محور را پیش می‌برد (ناصری مقدسی، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

در تطبیق با وضعیت اقلیت‌های مذهبی ایران در عصر مشروطه، می‌توان گفت با وجود مشارکت نسبی برخی اقلیت‌ها در فرآیندهای سیاسی (نظیر ورود ارباب جمشید به مجلس اول)، همچنان ساختار رسمی و غالب جامعه از به رسمیت‌شناسی کامل هویت گروهی آنان اجتناب می‌ورزید. چنان‌که از خاطرات ارباب کیخسرو نیز برمی‌آید، نمایندگان اقلیت‌ها ناچار بودند برای دفاع از ابتدایی‌ترین حقوق خود، به لابی‌گری، نفوذ و حتی پرداخت‌های مالی متوسل شوند (اشیدری، ۲۵۳۵: ۱۲۷-۱۲۶؛ بامداد، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۲۸۰).

بنابراین، در چارچوب نظریه کیملیکا، تجربه اقلیت‌های دینی ایران در دوره مشروطه را می‌توان نوعی شهروندی ناقص و مشروط دانست؛ جایی که برابری حقوقی صرف، نتوانست نیازهای فرهنگی و هویتی اقلیت‌ها را پوشش دهد و حتی در برخی موارد، باعث تثبیت نابرابری تاریخی گردید.

طرد اقلیت‌های مذهبی در عصر قاجار از منظر نظریه شهروندی متکثر

در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار، وضعیت اقلیت‌های مذهبی ایران نظیر یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و ارامنه، نشان‌دهنده فقدان نهادینه‌شدن مفهوم «شهروندی» در ساختار قدرت بود. این گروه‌ها نه تنها از حقوق فردی مساوی با اکثریت شیعی برخوردار نبودند، بلکه در بسیاری موارد به صورت سیستماتیک از حقوق فرهنگی، مذهبی و حتی امنیت جسمی و روانی نیز محروم بودند. این واقعیت را می‌توان در پرتو نظریه شهروندی متکثر ویلی کیملیکا، مصداق روشن نادیده‌انگاری حقوق گروهی دانست؛ جایی که دولت و جامعه سنتی، حتی ابتدایی‌ترین سطوح حفاظت حقوق هویتی اقلیت‌ها را تضمین نکردند. (Kymlicka, 1995, p. 88)

درگیری‌های مذهبی مکرر در شهرهایی چون همدان، یزد، و کرمان، اغلب با خشونت مستقیم علیه اقلیت‌ها همراه بود، در حالی که حکومت مرکزی نه تنها در برابر آن سکوت می‌کرد، بلکه گاه از روحانیون متعصب یا حکام محلی حامی حمله‌کنندگان نیز پشتیبانی می‌نمود (لوی، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۷۵۲؛ صفایی، بی‌تا، ص ۸۲). یهودیان، بنا بر گزارش پولاک، با محدودیت‌هایی چون ممنوعیت رفت‌وآمد در روز بارانی، تحقیر نمادین به‌خاطر «نجس» دانستن، و حتی الزام به پوشیدن لباس‌های متمایز مواجه بودند (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۲۳-۲۲۴). این موارد تنها مصداق تبعیض فرهنگی نبود، بلکه عملاً به حذف نمادین از فضای عمومی می‌انجامید، که کیملیکا آن را شکلی از «طرد نرم» در نظام‌های به‌ظاهر بی‌طرف می‌نامد (ناصری مقدسی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۳).

تعرضات به منازل یهودیان، سوزاندن آن‌ها، تغییر اجباری دین، و مصادره اموال‌شان، نشانگر ناتوانی کامل دولت در تضمین حقوق مدنی اقلیت‌ها بود. در واقعه تلخ همدان، پس از آن‌که یهودی‌ای به‌خاطر «اسب‌سواری آراسته» کشته شد، حاکم نه تنها مانع غارت نشد، بلکه مورد حمایت ضمنی روحانیون قرار گرفت (راوندی، ۱۳۷۳، ص ۵۲۷). در این بستر، اقلیت‌ها نه تنها از نمایندگی قانونی و حق اظهار عقیده محروم بودند، بلکه حتی «حق دیده شدن» در حافظه فرهنگی جامعه را نیز از دست داده بودند. از دید کیملیکا، چنین وضعیتی نمایانگر ساختاری است که به‌جای ادغام هویت‌ها در قالب شهروندی متکثر، به یک‌دست‌سازی از طریق حذف فرهنگی و نمادین روی می‌آورد. (Kymlicka, 2001, p. 15)

سیاست نهادهای رسمی هم مبتنی بر پذیرش تفاوت‌ها نبود، بلکه اغلب بر حذف یا بازسازی اقلیت‌ها در قالب هویت دینی غالب استوار بود. اقداماتی همچون الزام به دوختن «نشان یهودی» بر لباس، تغییر نام فرزندان، و ممنوعیت ورود به اماکن عمومی مسلمانان، آشکارا مصداق بی‌حقوقی ساختاری‌اند (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳؛ تشکری بافقی، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶). کیملیکا در این‌باره هشدار می‌دهد که اگر دولت، نهاد آموزش و حافظه جمعی خود را تنها در خدمت گروه اکثریت قرار دهد، اقلیت‌ها عملاً از مفهوم «ملت» طرد می‌شوند و به «مهمانان مزاحم» در سرزمین خود بدل می‌گردند. (Kymlicka, 1995, p. 113)

در این میان، حتی اصلاح‌طلبانی چون امیرکبیر نیز که برای بهبود وضعیت یهودیان تلاش‌هایی انجام دادند، موفق به تغییر بنیادین در ساختار طردآمیز نشدند و این اصلاحات کوتاه‌مدت باقی ماند (شیل، ۱۳۶۲، ص ۷۸). پس از او، تعصبات فقهی و نفوذ علما در شهرهایی مانند یزد، مجدداً به محدودیت‌های شدید علیه اقلیت‌ها منجر شد (آفاری، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳-۱۴۵). از منظر کیملیکا، این نشانه آن است که حتی در صورت کاهش موقت خشونت، بدون بازسازی حقوقی و فرهنگی ساختارها، برابری واقعی اقلیت‌ها تحقق نخواهد یافت.

زرتشتیان و ارامنه نیز وضعی مشابه داشتند. شورش علیه زرتشتیان کرمان به بهانه احتکار در قحطی، حمله به انبارهای آن‌ها، و غارت اموال‌شان، همگی نشان می‌دهد که اقلیت‌ها در چشم نهاد رسمی و عرف دینی، فاقد مشروعیت فرهنگی و اقتصادی بودند (کرمانی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۸۴). نظریه شهروندی متکثر کیملیکا دقیقاً بر لزوم تأسیس ساختارهای نمایندگی و حمایت فرهنگی برای چنین گروه‌هایی تأکید دارد؛ ساختارهایی که در ایران قاجاری نه تنها غایب بودند، بلکه نظام قضایی و دینی حاکم، عملاً از ایجاد آن‌ها جلوگیری می‌کرد (میرزای قمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۲).

به‌طور کلی، دوره قاجار را می‌توان از منظر نظریه کیملیکا دوره‌ای دانست که در آن اقلیت‌های دینی، نه تنها از حقوق فرهنگی و سیاسی برابر محروم بودند، بلکه هویت جمعی آنان به‌طور فعال سرکوب، حذف و بی‌ارزش

تلقی می‌شد. مشارکت آنان در ساختار ملی، مشروط، محدود و صرفاً در حاشیه سیاست ممکن بود. به بیان دیگر، اقلیت‌ها از حق شهروندی متکثر نه فقط محروم، بلکه مطرود بودند.

۴-۲. تلاش برای اصلاح وضعیت اقلیت‌ها و ناکامی در تحقق شهروندی متکثر

در دوره قاجار، با وجود افزایش ارتباط ایران با جهان خارج، تأثیر فشارهای بین‌المللی، و نیز برخی اصلاح‌طلبی‌های پراکنده در دولت، تلاش‌هایی برای کاهش خشونت‌ها و بهبود وضعیت اقلیت‌ها صورت گرفت؛ اما این تلاش‌ها اغلب کوتاه‌مدت، سطحی، و فاقد پشتوانه حقوقی یا فرهنگی مؤثر بودند. نظریه شهروندی متکثر کیملیکا بر این تأکید دارد که دولت‌ها باید برای اقلیت‌ها، علاوه بر تضمین حقوق فردی، بستر نهادی برای حفظ هویت جمعی و مشارکت فعال فرهنگی فراهم آورند. (Kymlicka, 1995, p. 90) در حالی که در ایران

قاجاری، حتی در بهترین حالت، اقلیت‌ها تنها به عنوان «رعیت» تلقی می‌شدند، نه «شهروندان».»
برای نمونه، ماجرای دخالت شاه در جریان شورش همدان و دستور او برای جبران بخشی از خسارات وارد شده به یهودیان، گرچه در ظاهر نشان از مداخله دولت برای دفاع از اقلیت‌ها داشت، اما در واقع بیشتر شکلی از مدیریت بحران موقتی و «جبران نمادین» بود تا گامی در مسیر اصلاح ساختار ناعادلانه. تصمیم به عزل عضدالدوله و پرداخت هزار تومان غرامت به یهودیان، نه با هدف به رسمیت‌شناسی حق شهروندی آنان، بلکه برای حفظ چهره سیاسی شاه در برابر اعتراضات داخلی و خارجی صورت گرفت (پولاک، ۱۳۶۸، ص ۷۲۵-۷۲۶؛ همو، ۱۳۶۸، ص ۷۳۱).

از دید کیملیکا، آنچه اقلیت‌ها را از وضعیت «تابعان فرهنگی» به موقعیت «شهروندان برابر» منتقل می‌کند، نه تنها توقف خشونت فیزیکی، بلکه ایجاد نهادهای رسمی نمایندگی، آموزش ویژه، و تضمین مصونیت فرهنگی است. (Kymlicka, 2001, p. 24) در این چارچوب، حتی اقلیت‌هایی که برای اصلاح وضعیت خود تلاش کردند – مانند زرتشتیان که بعدها در مشروطه دنبال کسب کرسی مستقل در مجلس بودند – نیز در ساختار پیشامشروطه، ابزار و زمینه نهادی برای تحقق حقوق گروهی خود در اختیار نداشتند (اشیدری، ۲۵۳۵، ص ۱۲۶-۱۲۷).

افزون بر این، مقاومت روحانیون در برابر هرگونه اصلاح یا تساهل با اقلیت‌ها، نشان می‌دهد که سلطه گفتمان فقهی بر نظم سیاسی، به مثابه مانعی جدی در برابر تحقق مدل شهروندی فرهنگی عمل می‌کرد. فتوای ملاعبدالله بروجردی مبنی بر الزام به نصب «نشان یهودی» روی لباس، یا ممانعت از حضور منجمان زرتشتی در بار عام، مصادیقی از بازتولید طرد فرهنگی در سطح رسمی است (نظام‌السلطنه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳؛ همو، ۱۳۶۸، ص ۳۰۵-۳۰۷).

از این‌رو، تحلیل وضعیت اقلیت‌ها در اواخر دوره قاجار نشان می‌دهد که حتی زمانی که دولت به ظاهر در دفاع از آن‌ها اقداماتی انجام می‌داد، همچنان در سطح ساختاری و مفهومی، اقلیت‌ها را به عنوان بخش رسمی ملت

نمی‌شناخت. مطابق نظریه کیملیکا، تا زمانی که «هویت گروهی» به رسمیت شناخته نشود و ابزارهای نهادی حمایت از آن فراهم نگردد، نمی‌توان از تحقق شهروندی متکثر سخن گفت (ناصری مقدسی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۷).

۳-۴. تلاش اقلیت‌ها برای دستیابی به حقوق خود در جریان مشروطه از منظر شهروندی متکثر

اقلیت‌های مذهبی ایران در آستانه انقلاب مشروطه، هم‌چون زرتشتیان، یهودیان و ارامنه، که قرن‌ها در موقعیتی حاشیه‌ای و تحت سلطه‌ی هنجارهای مذهبی شیعه قرار داشتند، مشروطه را فرصتی تاریخی برای دستیابی به جایگاه برابر در ساختار حقوقی کشور تلقی کردند. برخلاف تصویری که گاه از منفعل بودن اقلیت‌ها در تحولات سیاسی داده می‌شود، گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که آنان نه تنها در مراحل آغازین مشروطه حضور داشتند، بلکه در کنار اکثریت، در حرکت‌های اعتراضی، حمایت‌های مالی، و پیگیری حقوق نمایندگی نقش ایفا کردند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷: ص ۵۷۱-۵۷۲؛ کسروی، ۱۳۴۴: ص ۱۵۶).

در نظریه کیملیکا، تحقق شهروندی متکثر مستلزم به رسمیت‌شناسی تفاوت‌های فرهنگی و نهادسازی ویژه برای اقلیت‌هاست، نه صرفاً اعلام تساوی صوری در متن قانون. (Kymlicka, 1995, p. 8) اما در ایران مشروطه، به‌رغم حضور اقلیت‌ها در جشن‌ها، تلگراف‌ها، و استقبال‌های مردمی، هیچ نشانی از اعطای ساختارهای حقوقی مستقل به آن‌ها دیده نمی‌شود. حتی زمانی که زرتشتیان و ارمنیان در مجلس اول عریضه‌هایی مبنی بر مطالبه حقوق برابر ارائه دادند، یکی خوانده شد و دیگری به دلیل "کمی وقت" بی‌پاسخ ماند (تهرانی، بی‌تا: ص ۶۷۳). در چارچوب نظریه کیملیکا، این نوع برخورد را می‌توان «تبعیض نهادی پنهان» نامید؛ جایی که اقلیت‌ها از ابزارهای لازم برای مطالبه و حفظ هویت خود محروم‌اند، و مشارکت‌شان، هرچند واقعی، بدون تضمین نهادینه است. نمونه بارز این وضعیت، اعطای نمایندگی غیرمستقیم به اقلیت‌هاست. در مجلس اول، به جای آنکه ارمنیان یا یهودیان بتوانند نماینده‌ای از درون جامعه خود داشته باشند، از آنان خواسته شد اختیار نمایندگی را به روحانیون مسلمان بدهند (همان، ص ۲۲۶).

به‌رغم مشارکت فعال ارمنیان در حمایت از مشروطه، مانند تلگراف‌زدن به شاه و مجلس، و همچنین سخنرانی در جشن‌های مشروطه (کسروی، همان، ص ۳۳۰؛ ص ۴۱۵)، به محض طرح مسئله‌ی برابری حقوقی آنان، مخالفان مذهبی موضوع را دستاویز حمله به مجلس قرار دادند. آنان اعلام کردند که هدف مشروطه مساوات میان مسلمانان و کافران است و این امر برخلاف شرع است (تهرانی، همان، ص ۶۶۸). این گفتمان رسمی، دقیقاً همان ساختار همسان‌ساز فرهنگی است که کیملیکا درباره‌اش هشدار می‌دهد؛ جایی که اقلیت‌ها تنها در صورتی پذیرفته می‌شوند که از هویت مستقل خود صرف‌نظر کرده و در هنجارهای اکثریت حل شوند. (Kymlicka, 2001, p. 15)

نظامنامه انتخابات مشروطه، که الگوبرداری ناقصی از نظام‌های غربی نظیر فرانسه و بلژیک بود، عملاً بدون ذکر شرط مسلمان بودن، اقلیت‌ها را از فرآیند انتخاب کردن و انتخاب شدن حذف کرد. در ساختار صنفی-طبقاتی این

نظامنامه، هیچ جایگاهی برای اقلیت‌ها به‌عنوان گروه هویتی مستقل تعریف نشد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷: ص ۵۱۴-۵۱۹؛ بزرگمهری، ۱۳۸۵: ص ۴۰-۴۱). این یعنی در عمل، اقلیت‌ها نه شهروند فعال، بلکه تنها تابعانی منفعل باقی ماندند.

از نگاه کیملیکا، این محرومیت از دسترسی به نهادهای تصمیم‌گیر، آن‌هم در شرایطی که اقلیت‌ها نسبت به سرنوشت ملی احساس مسئولیت نشان داده‌اند، بازتابگر شهروندی ناقص است؛ شهروندی‌ای که در آن مشارکت سیاسی و وفاداری به کشور، بدون بازگشت متقابل حقوق فرهنگی و نمایندگی، از اقلیت‌ها مطالبه می‌شود (Kymlicka, 1995, p. 113).

انکار حقوق اقلیت‌ها و مقاومت سازمان‌یافته آن‌ها در پرتو نظریه شهروندی متکثر کیملیکا

در جریان مشروطه، هم‌زمان با تلاش اقلیت‌ها برای مشارکت در ساختار جدید حقوقی ایران، نیروهای سنت‌گرا، مذهبی و دولت‌محور با ابزارهای مختلف به مقاومت علیه تحقق «شهروندی متکثر» پرداختند. در نظریه ویلی کیملیکا، شهروندی متکثر به معنای آن است که اقلیت‌ها نه تنها از حقوق فردی، بلکه از حقوق نهادی و فرهنگی متناسب با هویت خود برخوردار باشند (Kymlicka, 1995, p. 90). با این حال، اسناد مربوط به فرمان مشروطه و نظام‌نامه انتخابات مشروطه، نشان می‌دهد که ساختار حقوقی نوین نیز اقلیت‌ها را به‌طور کامل به رسمیت نشناخت.

به‌گفته ناظم‌الاسلام، یکی از دلایل حذف اقلیت‌ها از فرایند رسمی نمایندگی، شتاب‌زدگی در تدوین نظام‌نامه انتخابات بود که بدون تأمل کافی، گروه‌هایی چون اقلیت‌ها را نادیده گرفت (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷: ص ۵۱۹). ملک‌زاده نیز بر این باور است که بی‌توجهی به اقلیت‌ها، نتیجه شتاب و فشارهای بیرونی بود (ملک‌زاده، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۳۸۲). اتحادیه نیز تأکید دارد که به دلیل ضعف قانون‌نویسی، برخی گروه‌ها، از جمله ایلات و اقلیت‌های مذهبی، عملاً از حق نمایندگی کنار گذاشته شدند (اتحادیه، ۱۳۷۵: ص ۱۰۲).

همچنین، برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که مخالفت مراجع تقلید شیعه در نجف و اصفهان، مانعی جدی در برابر تخصیص کرسی‌های مستقل به اقلیت‌ها بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷: ص ۴۹۷). در نتیجه، به‌رغم پذیرش ظاهری اصل مشارکت، در عمل از اقلیت‌ها خواسته شد که "مرحمتی کنند" و حق نمایندگی خود را به مسلمانان واگذار کنند (آفاری، ۱۳۸۵: ص ۱۰۰).

در نظریه کیملیکا، این سازوکارها مصداق آشکار «طرد غیررسمی» هستند؛ یعنی حذف اقلیت‌ها نه از طریق خشونت، بلکه با اعمال فشارهای فرهنگی، شرعی و نهادی. حتی هنگامی که لایحه‌ای برای نمایندگی اقلیت‌ها مطرح شد، واکنش‌های تند و برچسب‌های الحادی از سوی نمایندگان مسلمان مانع از تصویب آن شد. یکی از

نمایندگان گفت: «ما که هزار سال است با اقلیت‌های خود این قدر خوب رفتار کرده‌ایم، دیگر نمی‌فهمم این تقاضای گستاخانه چه کسی می‌تواند باشد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۸۵).

در برابر این روند انکار، ارمنیان ساختاریافته‌ترین مقاومت را سازمان دادند. حزب فدراسیون انقلابی ارمنیان (دانشاکسوتیون) که از پیش در قفقاز فعال بود، تصمیم به مشارکت در جنبش مشروطه ایران گرفت. در کنگره ۱۹۰۷ وین، حزب رسماً به اعضای خود دستور داد که به گسترش مشروطه در ایران یاری رسانند و آن را بستر تحول در سراسر مشرق‌زمین دانستند (آموریان، ۱۹۷۶: ج ۱، ص ۱-۲). تحلیل انگیزه‌های این مشارکت نشان می‌دهد که ارمنیان، انقلاب ایران را راهی برای مقابله با استبداد داخلی، مداخلات روس و عثمانی، و نیز بستر ساز دفاع از حقوق ارمنیان در ترکیه می‌دانستند (بربریان، ۱۳۸۳: ص ۶۸-۷۴).

از منظر کیملیکا، این سطح از مشارکت و همبستگی، نشان می‌دهد که اقلیت‌ها نه تنها مطالبه‌گر حقوق بودند، بلکه به مشارکت فعال در ساخت جامعه جدید تمایل داشتند. اما متقابلاً، آیا دولت و اکثریت ساختارهایی را برای به‌رسمیت شناختن این هویت‌ها ایجاد کردند؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در برابر این تلاش‌ها، ساختار رسمی همچنان اقلیت‌ها را در جایگاه "دیگری" حفظ کرد.

از جمله مهم‌ترین اسناد این دوره، نامه ارمنیان فیلادلفیا به مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ ق است که در آن آمادگی خود را برای اعزام فوجی از داوطلبان مسلح برای دفاع از ایران اعلام کرده‌اند. در این نامه آمده است که "ملت ارامنه ایران را وطن ثانوی خود می‌شمارد... و برای دفاع از آن، جان و مال خود را نثار می‌کند" (صوراسرافیل، ۱۳۲۶). این سند نه تنها بیانگر وفاداری سیاسی اقلیت‌ها به ایران است، بلکه گواهی بر آرمان مشترک آزادی، برابری و دفاع از وطن تلقی می‌شود.

مطابق نظریه کیملیکا، چنین مشارکتی باید با نهادسازی متقابل پاسخ داده شود؛ یعنی به اقلیت‌ها امکان داده شود تا از طریق نهادهای مستقل، فرهنگ، زبان، آیین و تاریخ خود را زنده نگه دارند. اما نه در قانون اساسی، نه در نظام‌نامه انتخابات و نه در نظام آموزشی و رسانه‌ای آن دوره، هیچ یک از این حقوق به رسمیت شناخته نشد. زاین‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که با وجود مشارکت پررنگ اقلیت‌ها، ساختار مشروطه ایران - تحت تأثیر روحانیت و ساختارهای شرعی سنتی - از پذیرش شهروندی متکثر بازماند و اقلیت‌ها همچنان در جایگاه شهروندان درجه‌دو باقی ماندند؛ نه به دلیل ناتوانی خود، بلکه به دلیل طرد رسمی و غیررسمی از سوی قدرت مسلط.

انکار حقوق اقلیت‌ها و مقاومت سازمان‌یافته آن‌ها در

در جریان مشروطه، هم‌زمان با تلاش اقلیت‌ها برای مشارکت در ساختار جدید حقوقی ایران، نیروهای سنت‌گرا، مذهبی و دولت‌محور با ابزارهای مختلف به مقاومت علیه تحقق «شهروندی متکثر» پرداختند. در نظریه ویلی کیملیکا، شهروندی متکثر به معنای آن است که اقلیت‌ها نه تنها از حقوق فردی، بلکه از حقوق نهادی و فرهنگی

متناسب با هویت خود برخوردار باشند. (Kymlicka, 1995, p. 90) با این حال، اسناد مربوط به فرمان مشروطه و نظامنامه انتخابات مشروطه، نشان می‌دهد که ساختار حقوقی نوین نیز اقلیت‌ها را به‌طور کامل به رسمیت نشناخت.

به‌گفته ناظم‌الاسلام، یکی از دلایل حذف اقلیت‌ها از فرایند رسمی نمایندگی، شتاب‌زدگی در تدوین نظامنامه انتخابات بود که بدون تأمل کافی، گروه‌هایی چون اقلیت‌ها را نادیده گرفت (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷: ص ۵۱۹). ملک‌زاده نیز بر این باور است که بی‌توجهی به اقلیت‌ها، نتیجه شتاب و فشارهای بیرونی بود (ملک‌زاده، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۳۸۲). اتحادیه نیز تأکید دارد که به دلیل ضعف قانون‌نویسی، برخی گروه‌ها، از جمله ایلات و اقلیت‌های مذهبی، عملاً از حق نمایندگی کنار گذاشته شدند (اتحادیه، ۱۳۷۵: ص ۱۰۲).

همچنین، برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که مخالفت مراجع تقلید شیعه در نجف و اصفهان، مانعی جدی در برابر تخصیص کرسی‌های مستقل به اقلیت‌ها بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷: ص ۴۹۷). در نتیجه، به‌رغم پذیرش ظاهری اصل مشارکت، در عمل از اقلیت‌ها خواسته شد که "مرحمتی کنند" و حق نمایندگی خود را به مسلمانان واگذار کنند (آفاری، ۱۳۸۵: ص ۱۰۰).

در نظریه کیملیکا، این سازوکارها مصداق آشکار «طرد غیررسمی» هستند؛ یعنی حذف اقلیت‌ها نه از طریق خشونت، بلکه با اعمال فشارهای فرهنگی، شرعی و نهادی. حتی هنگامی که لایحه‌ای برای نمایندگی اقلیت‌ها مطرح شد، واکنش‌های تند و برچسب‌های الحادی از سوی نمایندگان مسلمان مانع از تصویب آن شد. یکی از نمایندگان گفت: «ما که هزار سال است با اقلیت‌های خود این‌قدر خوب رفتار کرده‌ایم، دیگر نمی‌فهمم این تقاضای گستاخانه چه کسی می‌تواند باشد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۸۵).

اقلیت‌های دینی، به‌جز زرتشتیان، عملاً از راهیابی مستقل به مجلس محروم شدند. تنها ارباب جمشید به عنوان نماینده زرتشتیان در مجلس اول پذیرفته شد، که به گفته منابع مختلف، نه از مسیر قانونی شفاف بلکه از مسیرهای غیررسمی و با حمایت‌های خاص وارد مجلس شد. خود او گفته است مبلغی به سید عبدالله بهبهانی، از چهره‌های بانفوذ مشروطه، پرداخت تا نمایندگی زرتشتیان را تثبیت کند (بامداد، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۸۰؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۸۹).

عزیزالله سیمانی، نماینده یهودیان، و نماینده اقلیت مسیحی نیز به‌جای ورود مستقیم به مجلس، حق نمایندگی خود را به بهبهانی و طباطبایی واگذار کردند. چنین روندی، نه تنها بیانگر ضعف حقوقی اقلیت‌ها، بلکه نشانه‌ای از سلطه غیررسمی و نفوذ مذهبی در فضای قانون‌گذاری بود. واگذاری داوطلبانه یا اجباری حق نمایندگی به علما، مصداق بارز آن است که اقلیت‌ها در مشروطه به عنوان "شهروندان برابر" در نظر گرفته نشدند (لوی، ۱۳۳۹: ج ۳، ص ۸۴۷-۸۴۸).

از دیدگاه کیملیکا، چنین جایگاهی برای اقلیت‌ها صرف‌نظر از مشارکت نمادین، نشان‌دهنده نابرابری ساختاری در نظام نوپای مشروطه است. اگرچه برخی اقلیت‌ها چون ارمنیان، زرتشتیان و حتی یهودیان در سطوح فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به مشروطه‌خواهان یاری رساندند، اما این همکاری منجر به به‌رسمیت‌شناسی هویت گروهی آنان در نظام حقوقی نشد.

از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که با وجود استقرار نظام مشروطه، تحقق شهروندی متکثر برای اقلیت‌های دینی، حتی در ابتدایی‌ترین سطح نظیر نمایندگی در مجلس، تحقق نیافت؛ و دستیابی به آن، مستلزم تلاش مستمر، مبارزه با انکار ساختاری، و بازتعریف جایگاه اقلیت‌ها در قانون اساسی و نظام انتخاباتی ایران بود.

یهودیان در مجلس شورای ملی و چالش‌های تحقق شهروندی متکثر

یهودیان ایرانی، که در دوره قاجار با محدودیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متعددی روبه‌رو بودند، با وقوع انقلاب مشروطه، روزنه‌ای برای ورود به ساختار رسمی قدرت یافتند. اصل برابری در قانون اساسی ۱۲۸۵ ش، نقطه عطفی در تاریخ حقوقی اقلیت‌های مذهبی ایران بود. به‌ویژه برای جامعه کلیمی، این نخستین گام رسمی به سوی حقوق برابر تلقی شد (یشایایی، ۱۳۹۸: ص ۲۷). بر این اساس، در مجلس اول، «عزیزالله سلیمانی» به عنوان نماینده یهودیان معرفی شد. با این حال، به دلیل مخالفت برخی نمایندگان مسلمان و نگاه منفی به حضور یک کلیمی در مجلس، وی ناچار شد از نمایندگی کناره‌گیری کرده و وکالت یهودیان را به آیت‌الله بهبهانی واگذار کند (لوی، ۱۳۳۹: ج ۳، ص ۸۴۷؛ یشایایی، همان، ص ۲۸). در چارچوب نظریه شهروندی متکثر کیملیکا، این اتفاق نمونه‌ای بارز از «شهروندی مشروط» است، جایی که حضور اقلیت‌ها در ساختار قدرت، منوط به تأیید نخبگان اکثریت می‌شود. (Kymlicka, 2001, p. 47) کناره‌گیری عزیزالله سلیمانی، نه به دلیل فقدان مشروعیت حقوقی، بلکه در اثر طرد اجتماعی و فشار غیررسمی صورت گرفت. این نوع حذف، با نظریه کیملیکا در تضاد کامل است، چراکه وی تأکید دارد اقلیت‌ها باید بتوان نمایندگی خویش را به‌طور مستقل و بدون نیاز به وساطت اکثریت مذهبی داشته باشند. (Kymlicka, 1995, p. 90)

پس از تعطیلی مجلس اول در جریان کودتای محمدعلی شاه، و به‌توپ بستن مجلس، کلیمیان نقش فعالی در بازنشر اخبار کودتا ایفا کردند. از آنجا که دسترسی به رسانه‌های رسمی مسدود شده بود، یهودیان با بهره‌گیری از روابط بین‌المللی خود، اخبار کودتا را به نمایندگی‌های خارجی در تهران منتقل کردند. این کنش هوشمندانه، به جهانی‌شدن مسئله مشروطه و محکومیت اقدامات شاه کمک کرد (یشایایی، همان، ص ۳۰).

در مجلس دوم، کلیمیان با انتخاب «لقمان نهورایی» به‌عنوان نماینده رسمی خود، وارد عرصه قانون‌گذاری شدند. نهورایی توانست برخی قوانین تبعیض‌آمیز مانند دریافت جزیه از یهودیان را لغو کند و دفترهای رسمی برای ثبت ازدواج و طلاق یهودیان ایجاد نماید (یشایایی، همان، ص ۳۱؛ لوی، همان، ص ۸۵۰). همچنین مرخصی نظامیان

کلیمی در ایام مذهبی به تصویب رسید. به این ترتیب، کلیمیان در دوران پس از مشروطه برای نخستین بار موفق به ایجاد «نهادهای فرهنگی خودگردان» شدند که از جمله آنها «انجمن ترقی» و «انجمن گسترش زبان یهودی» بود. همچنین، دو روزنامه با عنوان‌های *Ha-Geallah* و *Ha-Hayyim* منتشر کردند که نقش مهمی در آموزش، هویت‌سازی و پیوند با یهودیان خارج از کشور داشتند. (Netzer, 2002)

به‌رغم این دستاوردها، تحلیل کیملیکا نشان می‌دهد که حضور اقلیت‌ها در ساختار سیاسی زمانی معنا دارد که حقوق گروهی‌شان به رسمیت شناخته شود و صرفاً در قالب حضور نمادین و با اتکا به نخبگان اکثریت محدود نشود. واگذاری نمایندگی به بهبهانی و طباطبایی، گرچه تاکتیکی سیاسی برای تثبیت حضور بود، اما در سطح نظری، ناقض استقلال شهروندی اقلیت‌ها تلقی می‌شود. (Kymlicka, 2007)

در مجموع، تجربه یهودیان در مشروطه، از نظر نظریه شهروندی متکثر، مثالی است از تلاش برای گذار از «تابعیت دینی» به «شهروندی مدنی». با این حال، تحقق کامل این الگو در ایران با موانع ساختاری، شرعی و فرهنگی مواجه بود؛ و بسیاری از حقوق اقلیت‌ها تنها در سطح نمادین باقی ماند. این مسئله، نشان می‌دهد که تحقق کیملیکایی شهروندی متکثر، مستلزم اصلاح عمیق در ساختارهای نهادی و نگرش‌های مسلط فرهنگی است.

حقوق اقلیت‌ها در اولین قانون اساسی ایران: بررسی انتقادی بر پایه نظریه شهروندی متکثر

قانون اساسی مشروطه، به‌عنوان نخستین سند حقوقی مدون ایران، نقش مهمی در تعیین جایگاه اقلیت‌های مذهبی ایفا کرد؛ با این حال، در پرتو نظریه شهروندی متکثر کیملیکا، این قانون بیش از آن‌که تضمین‌کننده حقوق گروهی اقلیت‌ها باشد، در پی تثبیت «برابری صوری» میان شهروندان بود. اصل ۹۷ متمم قانون اساسی، تصریح می‌کرد که «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی، متساوی‌الحقوق خواهند بود»، اما این تساوی، در عمل، به نفع گروه‌های اکثریت تفسیر می‌شد و حقوق گروهی اقلیت‌ها نادیده گرفته می‌شد (شجیعی، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۱۸۱). در بخش حقوق ملت (اصول ۸ تا ۲۱)، قانون‌گذار به آزادی‌های فردی، مصونیت از تعرض، آزادی اجتماعات و مالکیت اشاره کرده بود، اما در هیچ‌یک از این اصول، تمایز فرهنگی و دینی اقلیت‌ها به رسمیت شناخته نشد. به تعبیر قاسمی، «در رابطه با حقوق پیروان ادیان مختلف، در قانون اساسی و قانون مدنی عصر مشروطه هیچ اشاره‌ای نشده است و این سکوت احتمالاً به دلیل تلاش واضعان قانون برای تدوین قانونی غیردینی بوده است» (قاسمی، ۱۳۸۲: ص ۸۶).

از دید کیملیکا، چنین سکوتی موجب می‌شود اقلیت‌ها صرفاً در مقام «شهروند منفرد» تصور شوند، بی‌آن‌که هویت جمعی‌شان در نظر گرفته شود. او تأکید دارد که برابری حقیقی، مستلزم شناسایی حقوق فرهنگی و نهادهای خودگردان برای گروه‌های متمایز است. (Kymlicka, 1995, pp. 33–38)

ماده دوازدهم قانون اصلاح انتخابات (۱۲۹۰ش) اولین گام رسمی در شناسایی حقوق گروهی اقلیت‌ها بود که به اقلیت‌های یهودی، زرتشتی، و ارمنی شمال و جنوب، هر یک یک کرسی نمایندگی اختصاص داد. این اقدام، به‌زعم کیملیکا، مصداقی از «حقوق گروهی نمایندگی» است؛ یعنی ابزاری برای اطمینان از حضور اقلیت‌ها در فرایند قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری ملی. (Kymlicka, 2001, p. 77) با این حال، تجربه پیش از این اصلاحیه، که طی آن زرتشتیان تنها با واسطه‌گری و پرداخت مبالغی موفق به انتخاب نماینده شدند، نشان می‌دهد که در فقدان حقوق گروهی، اقلیت‌ها به‌ناچار به ابزارهای غیررسمی برای دستیابی به نمایندگی متوسل می‌شدند (صفایی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۱۳؛ بامداد، ۱۳۸۴: ص ۲۱۶).

در مجموع، قانون اساسی مشروطه از منظر نظریه شهروندی متکثر، بیشتر مبتنی بر مدل «برابری فردی» بود تا «شهروندی فرهنگی». این وضعیت، اگرچه در مقایسه با دوره پیش از مشروطه پیشرفت به‌شمار می‌رفت، اما به‌زعم کیملیکا، نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای جامعه چندفرهنگی و متکثر ایران باشد.

۴-۷. رهایی اقلیت‌ها از پرداخت مالیات سرانه و نقش روشنفکران قاجار در بازتعریف شهروندی اقلیت‌ها

یکی از مفاهیم بنیادین در گذار به جامعه مدرن، مفهوم ملت است؛ مفهومی که بر اساس عناصر مشترک زبانی، تاریخی، فرهنگی و نژادی شکل می‌گیرد. در ایران دوره قاجار، این برداشت مدرن از هویت ملی، در تضاد با تعریف سنتی مبتنی بر دین و مذهب قرار گرفت. قانون اساسی مشروطه با الهام از اندیشه‌های مدرنیته و تأثیر روشنفکران، تلاش کرد تا برابری حقوقی شهروندان را نهادینه کند، اما در عمل با مقاومت روحانیون مواجه شد؛ چنان‌که اقلیت‌های دینی همچنان در جایگاه اجتماعی و حقوقی متزلزلی قرار داشتند (قاسمی، ۱۳۸۲: ص ۸۶). پیش از مشروطه، اقلیت‌های دینی از پرداخت «مالیات سرانه» (جزیه) معاف بودند، اما در عین حال با محدودیت‌ها و تعرضاتی روبرو بودند که گاه حقوق انسانی آنان را نادیده می‌گرفت. مشروطه برای زرتشتیان و یهودیان نقطه عطفی بود؛ زیرا توانستند با بهره‌گیری از فضای سیاسی جدید، ارتباطاتی با محافل بین‌المللی برقرار کنند و با فشار افکار عمومی جهانی، برخی از حقوق مغفول‌مانده خود را بازپس گیرند. به‌ویژه زرتشتیان که از حمایت مالی جامعه پارسیان هند نیز بهره‌مند بودند، موفق شدند مسیر پرچالشی را برای ورود رسمی به مجلس شورای ملی طی کنند (اشیدری، ۱۳۵۵: ص ۱۲۶؛ بامداد، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۲۸۰).

در این بستر، نگاه روشنفکران نسبت به اقلیت‌ها واجد اهمیت است. برخی همچون میرزا عبدالرحیم طالبوف، در نامه‌ای به تاریخ ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ خطاب به فضلعلی آقا تبریزی، تأکید می‌کند که زرتشتیان، اجداد ایرانیان‌اند و باید حقوقشان به رسمیت شناخته شود: «زردشتیان که اجداد ما ایرانی‌ها هستند، به چه انصاف و وجدان آنها را به جمعیت خودمان قبول نکنیم؟» (میرزا صالح، ۱۳۷۲: ص ۵۱-۵۲).

این موضع روشنفکرانه، در تعارض با نگاه برخی علما بود که بر حاکمیت انحصاری مسلمانان در ساختار سیاسی تأکید داشتند. ارباب جمشید، نماینده زرتشتیان در مجلس اول، برای اخذ کرسی نمایندگی ناچار شد مبلغ قابل توجهی به سید عبدالله بهبهانی پرداخت کند تا نفوذ مذهبی وی مانع نمایندگی او نشود (بامداد، همان: ص ۲۱۶). این رخداد، مثالی از «نابرابری نهادی» و تعلیق حقوق گروهی اقلیت‌ها در فقدان ضمانت‌های قانونی مستقل است. در یادداشت‌های ارباب کیخسرو نیز آمده است که زرتشتیان برخلاف دیگر اقلیت‌ها (مانند یهودیان و ارامنه که نمایندگی خود را به علمای شیعه واگذار کردند)، حاضر به پذیرش وکالت از سوی علمای مسلمان نشدند و با ابتکار خود، نماینده‌ای مستقل به مجلس فرستادند. آنان ابتدا با گردآوری امضا و ارسال تلگراف‌هایی به زرتشتیان دیگر شهرها، حمایت مردمی را جلب کردند و سپس ارباب جمشید را به عنوان نماینده معرفی نمودند (اشیدری، همان: ص ۱۲۷).

بر اساس نظریه شهروندی متکثر کیملیکا، این اقدام زرتشتیان مصداقی از تلاش برای تحقق «شهروندی فرهنگی» در برابر الگوی «شهروندی صوری» است؛ یعنی کوششی برای فراتر رفتن از نمایندگی نمادین به‌سوی نمایندگی واقعی و مستقل. کیملیکا تأکید می‌کند که اقلیت‌ها باید توان سازمان‌دهی سیاسی و مشارکت مستقل در نهادهای حاکمیتی را داشته باشند، نه اینکه نمایندگی‌شان تابع مصالح نخبگان اکثریت باشد (Kymlicka, 1995: pp. 75-82).

در مجموع، گام‌های اولیه‌ای که زرتشتیان با اتکا به منابع درون‌گروهی و پیوندهای برون‌مرزی برداشتند، زمینه‌ساز شکل‌گیری مطالبه حقوق فرهنگی و نمایندگی مستقل شد. این تجربه در تطابق با نظریه کیملیکا، مؤید آن است که تحقق شهروندی متکثر، بدون نهادهای خودمختار و بازتعریف ساختار حقوقی-سیاسی امکان‌پذیر نیست.

۸-۴. تلاش‌های نماینده زرتشتیان برای احقاق حقوق مدنی

با آغاز مجلس دوم، ارباب جمشید وکالت خود را به ارباب کیخسرو شاهرخ واگذار کرد؛ شخصیتی که از همان آغاز با رویکردی فعال در صحنه قانون‌گذاری حضور یافت و در راستای احقاق حقوق مدنی زرتشتیان تلاش‌های متعددی انجام داد. یکی از این اقدامات مهم، مقابله با تبعیض در اجرای قانون قصاص بود. تا پیش از آن، در موارد قتل افراد زرتشتی، مجازات قصاص به ندرت اجرا می‌شد. اما در دوره ارباب کیخسرو، وی با اعمال نفوذ و پیگیری از طریق تلگراف و مکاتبه با حاکمان محلی، موفق شد دو مورد قصاص قاتلان زرتشتیان را عملی کند؛ یکی در کرمان و دیگری در یزد (اشیدری، ۱۳۵۵: ص ۶۸-۷۳).

او در خاطراتش اشاره می‌کند که با آغاز جنگ جهانی اول و فضای بی‌ثباتی آن دوران، در مقابل حکومت شاهزاده جلال‌الدوله در کرمان ایستاد و مانع قتل‌های بیشتر شد. همچنین، تلاش برای تغییر پوشش دانش‌آموزان زرتشتی در مدرسه خسروی یزد، موجی از اعتراضات مذهبی را برانگیخت، اما به گفته خودش،

این اتفاق نقطه عطفی در هویت‌سازی زرتشتیان شد و باعث رواج واژه «زرتشتی» به جای «گبر» شد (همان: ص ۷۴-۸۴).

یکی دیگر از اقدامات بنیادین ارباب کیخسرو، مشارکت در تصویب قانون «احوال شخصیه مذاهب» در سال ۱۳۱۲ بود؛ قانونی که به اقلیت‌های رسمی اجازه می‌دادند در امور خانوادگی مانند ازدواج، طلاق، ارث و وصیت طبق اصول دینی خود در محاکم ایران داوری شوند. این قانون، به گفته وی، نتیجه همکاری او با نمایندگان ارمنی و کلیمی در مجلس بود و از مصادیق نهادینه‌سازی حقوق فرهنگی اقلیت‌ها به‌شمار می‌رفت (اشیدری، همان: ص ۱۰۹).

ارباب کیخسرو هم‌زمان به‌عنوان چهره‌ای ملی نیز شناخته می‌شد. او عضویت فعال در انجمن آثار ملی داشت و در احداث آرامگاه فردوسی و برگزاری جشن هزاره وی نقش ایفا کرد. وی همچنین ریاست اداره راه‌آهن، شرکت تلفن، انبار غله و کتابخانه مجلس را نیز بر عهده داشت (امینی، ۱۳۸۰: ص ۱۴۳-۱۴۵).

بر اساس نظریه شهروندی متکثر و یلی کیملیکا، اقدامات ارباب کیخسرو را می‌توان در راستای تحقق «حقوق گروهی» دانست؛ یعنی نوعی از حقوق که فراتر از برابری صوری فردی، به رسمیت یافتن هویت‌های جمعی و توان چانه‌زنی سیاسی مستقل برای اقلیت‌ها توجه دارد. (Kymlicka, 1995: pp. 85-91) از این منظر، تلاش برای تصویب قوانین مربوط به احوال شخصیه، مقابله با تبعیض در اجرای مجازات‌ها، و نیز استقرار نمایندگی مستقل، همگی مصادیقی از نهادسازی فرهنگی-حقوقی برای اقلیت‌ها هستند.

در عین حال، نگاه برخی علما همچنان با این فرایند در تعارض بود. شایعه‌ای مبنی بر پرداخت ۵۰۰ تومان از سوی ارباب جمشید به میرزا فضلعلی آقا تبریزی برای حمایت از «مساوات» اقلیت‌ها در مجلس، این تردید را دامن زد که برخی حمایت‌ها نه از باور قلبی، بلکه با انگیزه مالی انجام شده‌اند (شرف‌الدوله، ۱۳۷۷: ص ۱۴۹). این امر، از دید آجدانی نیز تأیید شده است، جایی که وی می‌نویسد: «نگرش علما نسبت به استعمار و مفهوم ملیت، برخاسته از دغدغه‌های مذهبی برای حفظ اسلام در برابر کفر بود، نه درک سیاسی مدرن از حقوق بشر» (آجدانی، ۱۳۹۰: ص ۱۶۳).

این در حالی است که زرتشتیان، با تکیه بر منابع داخلی و حمایت‌های بین‌المللی، توانستند نقش تاریخی در بازتعریف شهروندی ایفا کنند؛ نقشی که از نظریه کیملیکا نیز قابل دفاع است، چراکه وی تأکید دارد که فقط به رسمیت شناختن برابری فردی کافی نیست، بلکه اقلیت‌ها باید ابزارهای سازمان‌دهی سیاسی، فرهنگی و حقوقی برای دفاع از خود داشته باشند.

پذیرش حق آزادی‌های فردی و تشکلی برای اقلیت‌ها

پذیرش حق آزادی‌های فردی و گروهی برای اقلیت‌ها یکی از شاخصه‌های مهم قانون اساسی مدرن است. قانون اساسی به‌عنوان یک سند بنیادین، وظیفه دارد اصول و قواعدی را مشخص کند که تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های همه شهروندان، از جمله اقلیت‌های مذهبی و فرهنگی باشد. ملت ایران، پس از تجربه طولانی استبداد و خودکامگی حکام، در جریان جنبش مشروطه‌خواهی، علاوه بر مطالبه حقوق و آزادی‌های فردی، در پی ایجاد چارچوبی قانونی برای محدود کردن قدرت مطلقه حکومت بود (شجیعی، ۱۳۷۵: ۱۸۱/۱).

اصول اول و دوم متمم قانون اساسی مشروطه به وضوح بیانگر اسلام و شیعه به‌عنوان دین و مذهب رسمی بوده و بر تطابق قوانین با شریعت اسلامی تأکید می‌کردند (جعفری ندوشن و زارعی محمودآبادی، ۱۳۸۲: ۷۹). اصول هشتم تا بیست‌وششم متمم قانون اساسی، تأکیدی روشن بر حقوق اساسی ملت و آزادی‌های فردی و اجتماعی داشت (شجیعی، ۱۳۷۵: ۵۹/۲). این اصول که به‌نوعی سنگ بنای حقوق مدنی و شهروندی محسوب می‌شوند، نه‌تنها آزادی‌های شخصی نظیر حفظ جان، مال، مسکن و شرف را تضمین می‌کردند، بلکه در اصل بیست‌ویکم، حق تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات را نیز به رسمیت شناخته بودند (شجیعی، ۱۳۷۵: ۱۸۸/۱).

در حوزه حقوق گروهی و آزادی‌های گروهی، به تعبیر ویلیام کیملیکا در نظریه «شهروندی متکثر» (Kymlicka, ۱۹۹۵: p. ۲۶)، قانون اساسی مشروطه هرچند به صورت ضمنی ولی مؤثر، زمینه‌ساز شناسایی اقلیت‌ها گردید. با اینکه در قانون اساسی و قانون مدنی مشروطه صراحت خاصی در شناسایی هویت‌های مذهبی متنوع به چشم نمی‌خورد و تأکید اصلی بر «یگانگی آحاد ملت» بوده است، اما در عمل، قوانین انتخاباتی و مجلس به تدریج به سمت شناسایی اقلیت‌های مذهبی حرکت کرد (قاسمی، ۱۳۸۲: ۸۶). ماده دوازدهم قانون انتخابات مصوب ۱۲۹۰ شمسی، نمایندگی رسمی گروه‌های اقلیت شامل یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان را پذیرفت و گامی مهم در به رسمیت شناختن تکثر مذهبی در ایران بود (قاسمی، ۱۳۸۲: ۸۷). کیملیکا معتقد است که «حقوق اقلیت‌ها» و «آزادی‌های گروهی»، باید فراتر از پذیرش صرف حقوق فردی باشد. به‌طوری‌که گروه‌های اقلیت بتوانند به شکل جمعی هویت خود را حفظ کنند و از طریق حقوق خاصی که به آن‌ها اعطا می‌شود، فضای اجتماعی و سیاسی خود را توسعه دهند در ایران عصر مشروطه، گرچه این امر به صورت محدود تحقق یافت، ولی بازتاب آن را (Kymlicka, 1995p35) می‌توان در به رسمیت شناختن حقوق مالکیت، آزادی بیان، و آزادی اجتماعات برای اقلیت‌ها مشاهده کرد (شجیعی، ۱۳۷۵: ۵۹/۲). از منظر کیملیکا، توجه قانونگذاران به تأمین حقوق فردی و گروهی از طریق ایجاد نهادهای نظارتی و پاسخگو کردن دولت، بسیار اهمیت دارد. (Kymlicka, 1995p48) نمایندگان مجلس مشروطه نیز به همین دلیل، بخشی قابل توجه از پرسش‌ها و نظارت خود بر دولت را به تأمین حقوق و مصونیت افراد از تعرض اختصاص دادند (شجیعی، ۱۳۷۵: ۱۸۹/۱). این نظارت در واقع نشان‌دهنده تعهد

قانونگذاران نسبت به شهروندان، به‌ویژه اقلیت‌ها بود. به این ترتیب، قانون اساسی مشروطه ایران، اگرچه به طور مستقیم به حقوق اقلیت‌ها نپرداخته است، اما با تأکید بر اصول برابری، حق مالکیت و آزادی‌های فردی و اجتماعی، زمینه‌های اولیه برای پذیرش و تضمین حقوق گروهی را فراهم کرد و گامی مهم در راستای تحقق نظریه «شهروندی متکثر» برداشت (Kymlicka, 1995Tp72).

نتیجه‌گیری :

تحولات حقوقی و اجتماعی در عصر مشروطه، از منظر نظریه شهروندی متکثر کیملیکا، نشانگر آغاز فرایند پیچیده پذیرش حقوق اقلیت‌ها بود. کیملیکا معتقد است شهروندی حقیقی و کامل مستلزم پذیرش و حمایت از حقوق گروهی اقلیت‌ها در کنار حقوق فردی آنان است. در ایران عصر مشروطه، هرچند تحولات مثبتی نظیر تصویب اصول تساوی حقوقی در قانون اساسی مشروطه و شکل‌گیری نهادهایی چون مجلس شورای ملی رخ داد، اما در عمل حقوق گروهی اقلیت‌ها به‌صورت ناقص و محدود باقی ماند. این امر عمدتاً ناشی از چالش‌های ساختاری، اجتماعی و نگرش‌های حاکم بر جامعه آن دوران بود.

با وجود تلاش نمایندگان اقلیت‌ها در مجلس برای به‌رسمیت‌شناسی حقوق مدنی و آزادی‌های اساسی، همچنان بسیاری از نیازهای بنیادین اقلیت‌ها در حوزه‌های فرهنگی، دینی و مشارکت سیاسی بی‌پاسخ ماند. نظریه کیملیکا تأکید دارد که شناسایی حقوق گروهی، لازمه تحقق عدالت اجتماعی و برابری واقعی است؛ اما در ایران عصر مشروطه، باوجود تأکید اولیه بر اصول تساوی حقوقی و فردی، حقوق گروهی به‌ویژه در حوزه آموزش و نمایندگی سیاسی همچنان نادیده گرفته شد.

از سوی دیگر، تصویب قوانین خاصی که اقلیت‌ها را قادر می‌ساخت تا در امور شخصی خود مطابق با قوانین دینی‌شان عمل کنند، گامی رو به جلو بود؛ بااین‌حال، کافی نبود. چالش‌هایی همچون فقدان حمایت قانونی مؤثر، مقاومت جامعه مذهبی و سکوت قوانین در زمینه حقوق فرهنگی و گروهی، موجب شد که شهروندی متکثر در آن دوره به معنای کامل تحقق نیابد.

به این ترتیب، عصر مشروطه گرچه آغازگر تحولات مدرن حقوقی و اجتماعی در ایران بود، ولی نتوانست به طور کامل حقوق گروهی اقلیت‌ها را به رسمیت بشناسد. این دوران را باید نقطه شروعی دانست که مسیر پرچالشی را برای پذیرش کامل و عملی حقوق شهروندی متکثر گشود؛ مسیری که برای تحقق آن نیازمند اصلاحات عمیق‌تر ساختاری و فرهنگی در جامعه ایرانی بود.

منابع

۱) آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، مرکز، ۱۳۸۶ش

- ۲) آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب. ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران. تهران: مرکز ۲- آفاری، ژانت (۱۳۷۹). انقلاب مشروطه ایران. ترجمه رضا رضایی. تهران: بیستون
- ۳) آجدانی، لطف الله، (۱۳۹۰)، علما و انقلاب مشروطیت ایران، تهران: کتاب آمه.
- ۴) آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۵) آدمیت، فریدون، فریدون (۱۳۴۰)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران: انتشارات سخن.
- ۶) آدمیت، فریدون، فریدون (۱۹۸۵)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، سوئد: کانون کتاب ایران.
- ۷) اشیدری، جهانگیر (۲۵۳۵ شاهنشاهی)، یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ، تهران: چاپ پرچم.
- ۸) اشیدری، جهانگیر (۲۵۳۵)، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران: انتشارات ماهنامه هوخ.
- ۹) اشیدری، کیخسرو شاهرخ (۱۳۵۵). خاطرات ارباب کیخسرو شاهرخ. تهران: بنیاد تاریخ.
- ۱۰) اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.
- ۱۱) آفاری، ژانت (۱۳۷۹). انقلاب مشروطه ایران. ترجمه رضا رضایی. تهران: بیستون ۳- آموریان، آندره (۱۹۷۶). مجموعه اسناد داشناکسوتیون، یپر و مشروطیت ایران. تهران: آلیک، ج ۱.
- ۱۲) آفاری، ژانت (۱۳۸۵)، انقلاب مشروطه ایران ۱۹۱۱-۱۹۰۶ (۱۲۸۵-۱۲۹۰)، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر بیستون.
- ۱۳) امینی، تورج (به کوشش) (۱۳۸۰)، اسنادی از زرتشتیان معاصر (۱۲۵۸-۱۳۳۸ش)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۴) امینی، تورج (۱۳۷۹). نقش اقلیت‌های مذهبی در انقلاب مشروطه: ارامنه. سایت اینترنتی گفتمان.
- ۱۵) ایروانی، آبراهام (۱۳۵۱). تاریخ جنگ‌ها. ایروان: [بی‌نا]، ۱۹۳۸. نقل در پاپازیان، هاکوب. ((همکاری نظامی ارمنیان و ایرانیان)). هور. س ۲. ش ۱۹.
- ۱۶) بامداد، مهدی (۱۳۸۴). "شرح حال رجال ایران". تهران: زوار
- ۱۷) بامداد، مهدی، (۱۳۷۱) شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۱، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۸) براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فتح الله مجتبیایی، تهران، مروارید، ۱۳۶۱ش.
- ۱۹) بربریان، حوری (۱۳۹۷)، ارامنه و انقلاب مشروطه ایران ۱۲۸۵-۱۲۹۱: عشق به آزادی سرزمین نمی‌شناسد، ترجمه سامیه جرفی و حسین علی‌پناه، تهران: شیرازه.

۲۰) بربریان، هوری (۱۳۸۳). دانشناکسوتیون (نقش ارامنه). ترجمه الهامه مفتاح. نقل در تکمیل ناصر همایون.

مشروطه خواهی ایرانیان. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران

۲۱) پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران،

خوارزمی، ۱۳۶۱ش

۲۲) تشکری بافقی، علیاکبر، کارکرد انجمن تبلیغی کلیسا در عصر قاجار، تاریخ ایران، ش ۵، ۱۳۹۱ش

۲۳) دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، ج ۲، تهران: انتشارات عطار و فردوسی.

۲۴) شجیعی، محمد (۱۳۷۵). "حقوق ملت در قانون اساسی مشروطه." تهران: نشر میزان، جلد اول و دوم.

۲۵) قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۲)، «اقلیت‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی»، فصلنامه مطالعات

راهبردی، سال ششم، ش ۲۲

۲۶) قاسمی، ناصر (۱۳۸۲). "اقلیت‌های دینی و حقوق شهروندی در ایران." تهران: پژوهش‌های فرهنگی.

۲۷) کسروی، احمد (۱۳۴۴)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر. لازاریان، ژانت. د (۱۳۸۲)، دانشنامه

ایرانیان ارمنی، تهران: هیرمند.

۲۸) لوی، حبیب (۱۳۳۹)، تاریخ یهود ایران (اوضاع و احوال یهودیان ایران پس از مشروطیت ایران تا عصر

فرخنده اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی)، ج ۳، بی‌جا: کتابفروشی بروخیم.

۲۹) میرزا صالح، عبدالرحیم (۱۳۷۲). رسائل طالبوف تبریزی. تهران: امیرکبیر

۳۰) ناطق، هما (۱۳۸۰) کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران ۱۸۳۷-۱۹۲۱، تهران: موسسه فرهنگی و هنری

معاصر پژوهان.

۳۱) ناظم - الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۷۷). تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی.

1. Kymlicka, Will (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford University Press.
2. Kymlicka, Will (2001). *Politics in the Vernacular: Nationalism, Multiculturalism, and Citizenship*. Oxford University Press.
3. Kymlicka, Will (2007). *Multicultural Odysseys: Navigating the New International Politics of Diversity*. Oxford University Press.
4. Netzer, Amnon (2002). "Jewish Press in Iran." *Encyclopaedia Iranica*, Vol. XV, Fasc. 1.